

### متن پرسش

با سلام: شباهت «نیست هست نما و غرب زدگی»  
دیربازی است که انسان به مسئله «حَقّ \_ باطل» توجه دارد، و در ایجاد مرز میان‌شان سخت در تفکر و تعقل و تفلسف و تذکر بوده و است، اگر دقتی بر سیر اندیشه بزرگان جهان غرب داشته باشیم بسادگی متوجه می‌شویم که «غرب زدگی» پدیده و بیماری نیست که از حق گرایان و تحقیق پیشگان غربی بوجود آمده باشد بلکه برعکس جبهه مقابل آنان بوده است، لذا بنظر می‌آید که خلط مفهوم میان بزرگان غرب با مفهوم غرب زدگی، اجحافی بس بزرگ است در حق بشریت، ارباب لغت در باب معنی حَقّ و باطل گفته اند حق عبارتست از چیزی که بواقع هست، و باطل چیزی است که بواقع وجود ندارد، اندکی تأمل بوضوح روشن می‌کند که باطل چیزی هست، هرچند که واقعیت ندارد، ما در تشخیص میان حق و باطل با وجه حقی آن مشکل و مسأله نداریم بلکه مشکل اساسی انسان اینجاست که باطل را در لباس حق می‌انگارد و می‌پذیرد، سوال اساسی اینست که اگر باطل یعنی نکته مقابل واقع و بعبارت دیگر اگر باطل یعنی چیزی که نیست! پس از کجا می‌تواند بر انسان نفوذ و ظهور داشته باشد؟ اگر باطل نیست، (بحسب معنی اش) پس از کجا می‌تواند در مقابل حق ابراز وجود کند و مقابل اش برخیزد؟ راز این نکته در تئوری هست نیست نما نهفته است، یعنی در ساحت انسان عالمی وجود دارد که در آنجا چیزی که نیست، لباس هست می‌پوشد! و عین هست می‌شود! عنایت داشته باشیم که آنجا که «پدیده ایی که «نیست» در جایگاه «هست» نشسته باشد، چه بلایی گریبانگیر انسان است! یعنی انسان اسیر یک پدیده خود دروغین است و در زندانی زندانی است که آنجا حقیقتا زندان نیست! فریبی از این بزرگتر قابل تصور نمی‌باشد. غرب زدگی چنین پدیده ایست، در اثبات این ادعا کافی است به این نکته توجه کنیم که، غرب زده گی تنها گریبان جوامع مشرق زمین را نگرفته است، بلکه جوامع واقع در غرب نیز، غرب زده شدند! اکنون زمان آنست که انقلابیون اسلامی رویکرد خود را به جانب تمام بشریت گرفته و آنان را از خطرات غرب زدگی آگاه کنند، یعنی بفهمانند که سودای غرب زدگی تصاحب انرژی و خاک و آب و کوه در و دشت نیست، بلکه صحبت تصاحب تمام انسانهاست، و تلاش برای کسب منابع زمینی، تنها برای ارجحیت بخشی به همان «نیست» است، سوال اینست، چگونه این «نیست» امکان «هست» یافته؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان‌طور که متوجه شده‌اید غرب‌زدگی منحصر به شرق نیست. امروز، غرب،

غربزده‌ترین اقوام روزگار است زیرا با اصالت‌دادن به توهمات، نوعی قدرت برای توهمات در مقابل حق در نزد خود به‌وجود آورده و این است راز باطلی که «نیست» ولی قدرت مقابله با حق را داراست ولی نه از آن جهت که باطل، در مقابل ذات حق و «وجود» اصالت پیدا کرده، بلکه همان‌طور که متذکر هستید باطل، در نسبت با انسان و توهمات انسانی قدرت دارد و می‌تواند عنان شخصیت انسان را در اختیار بگیرد و به گفته جناب‌عالی انسان گرفتار زندانی شود که در واقع زندان نیست ولی در همان حال انسان را تصاحب کرده. چاره کار را باید با نظر به «وجود» از نگاه فلسفی و به حقیقت، در نگاه دینی و الهیاتی دانست که البته بحث آن مفصل است و عرایضی در جلسات «انقلاب اسلامی، انتظار و وارستگی» در این مورد شده است. موفق باشید